

تاریخ کتبه ۱۲۶۴
 ۱۲۶۴
 ۱۰۵

۱۰۵

۶۷۱۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ذخیره خوارزمشاهی کتاب ۷-۸-۱۰-۱۱

مؤلف ابوالبراهیم اسماعیل بن الحسن الحنفی الجرجانی

موضوع

تعداد اشیائی ۲۶۳ (تکتاب و مخطوط)

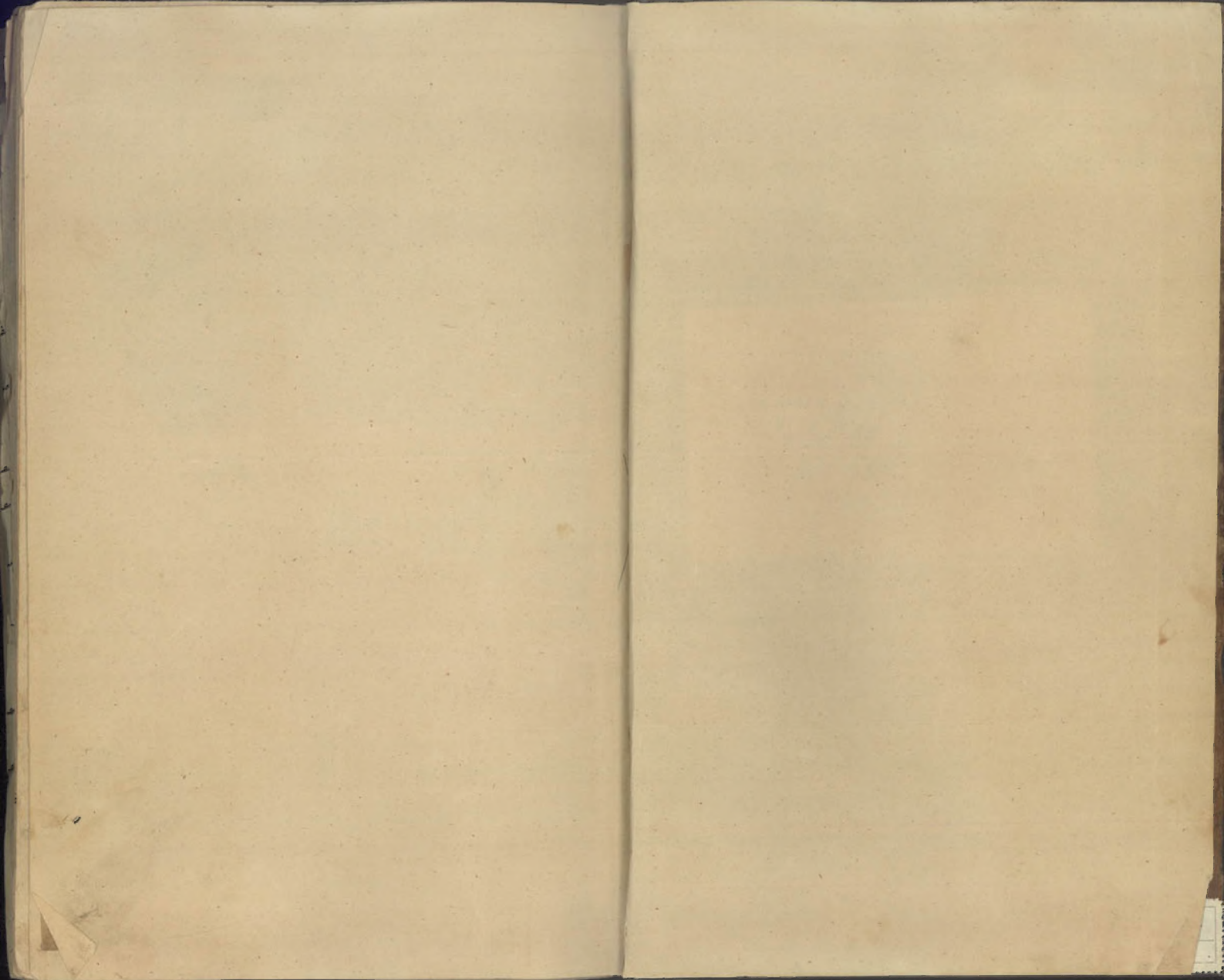
تیمار سرالشیخ مجید و و (نامور القوله) و کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۴۴۶۲۷

۵۳۹۱

کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی

مخطوطات
 ۲۶۳



در کتابخانه
موزه
تاریخ
و جغرافیه
ایران



۱۰۲۶

کتابخانه
تاریخ و جغرافیه
ایران

این کتاب
از قفسه
تاریخ و جغرافیه
ایران

۲۸۸۲



کتابخانه
تاریخ و جغرافیه
ایران

این کتاب
از قفسه
تاریخ و جغرافیه
ایران

این کتاب
از قفسه
تاریخ و جغرافیه
ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

از دانه خوارشک تا دانه آما و شیر باد ریش و مانند آن و این کتاب هفت گفتار است
گفتار نخستین از آما و شیر باد و این گفتار پانزدهم است
گفتار دوم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
اول از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
دوم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
سوم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
چهارم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
پنجم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
ششم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
هفتم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
هشتم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
نهم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
دهم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
یازدهم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است
بیستم از انواع آما و شیر باد که در این جزوه مذکور است

از دانه

تباریم
از دانه کاه و ریش
از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
نخستین از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
دوم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
سوم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
چهارم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
پنجم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
ششم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
هفتم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
هشتم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
نهم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
دهم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
یازدهم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است
بیستم از انواع ریش و شیر باد که در این جزوه مذکور است

دوازده باب است
 اندر انواع ریشها و احوال آن
 اندر ریشها که صدید پلاید
 اندر ریشهای قوی
 اندر ریشها که فرو رفته باشد و تازی عار کوزه گوید و مجامز
 اندر ریشها استغفن وید
 اندر ریشها که مدخل نشود
 اندر ریشی که کرم در او افتاده باشد
 اندر ریشی غلی
 اندر ریشها که مشکلی بی عفت بود
 اندر تر حله که نامور گردد
 اندر ریشها که استخوان را تپا کند
 اندر سونگی اشش و روغن و آب کرم

گفتار چهارم اندر جذام
 اندر جراحتها و اسباب و علاج آن و این گفتار بهشت
 اندر احوالی جراحتها
 اندر جراحتی که شکافی بود و بر است
 اندر جراحتی که در دهان و دهان و دهان و دهان
 اندر جراحتها که از یک برتن بیاطن آید
 اندر سیلان خون با افراط
 اندر جراحتها و ریشها که بر نخب آید

۵
 اندر جراحتها که کوب که تازی الرخ کوبیده چون آوردن مار و یکسان
 اندر آنکه کسی را بکوب زد و بپاشند
 اندر کج که بران از غرق و سبب بر آب آید
گفتار ششم اندر دوا کردن انواع احوال آن و این گفتار دوازده باب است
 اندر شفقت دوا و بجا که عکاسشن را باشد
 اندر دوا کردن سران بهر در و چشم کس و چشمه اشش
 اندر دوا کردن مریض
 در دوا کردن که چشم آموختن و قوی بریناید
 اندر دوا کردن نامور که چشمه چشم
 دوا کردن خراج که از سبب تو که کند
 در دوا کردن جگر
 اندر دوا کردن سپهر
 اندر دوا کردن معده
 اندر دوا کردن خداوند اسبقتا
 اندر دوا کردن سر گفت
 اندر دوا کردن بندهای سپهرین

گفتار هفتم اندر مجری و ردای و این گفتار دوازده باب است
گفتار اول اندر دوا می بجای یا بنزدون اندر اسباب و دوا و این

دوم -

—

جہاں پر

四



شماره

م

...

— از

—مؤلف

و در دهم اندر مجری و این جزو ده باب است

وہم



جہانگیر

م

ب

1

۱۲۳

۴۱۲۰

تحت
مخزن

192-

گفتار نخستین از اسماء و ثناء و این گفتار در حقیقت

حسن و خستین

[illegible]

نخستین

از خز و خستین از کفایت خستین از کتاب مفتوح از انواع اما مسما و غیره و کرم

لیکن از غلام خود اما پس و شبر و توله نمکند و خون شبیم تا از حال خویش نگرند و در میان نمکند

و یکجای جمع نشود و از آن آما پس خبر تخمیر دو هرگاه که تخم صفر با تخم سیاه میزدن کرم تر شود

و نیز تر کرد و سیلان کند و از وی آما پس و خبر و جبهه آید از مهر آنکه حرارت صخره از حرارت

خون اندر گذشت است و آن لطیف تیر که او است هیچ خلطی در او است بر یکسب

از هیچ حلقه مغرومان پس تبره و تولد نشند و محض صغیرا بادی بیامیزد و دو ماحرارت و میری این

وی از مکه و حنین صفراء جمعی را از انکه الوید ما بر حال خویش در دوی اما پس

پس گفت که پس از اقبال بی بی در دو کسیر بود و با وی در میان کسیر و در وقت اندر

ساده و ظاهر و درست آید از وی زنها تا به که کند و اگر غلط باشد بود و الحظه بود که نوشتن نمازها را از وی

مشاکل تولد کند از سودای طبع همچو برقان سماه تولد کند و چون از حال کبر و اوج

آماس اور ریشہ سودا ہی تو لے کندہ خاک کی یاد کر دہ ایمان اسد و ترکیب و آمیختن اخلاط و کما

لیکن هرگاه که غلبه غالب شود چنانکه اخلاط دیگر که مادی آن خیزش و نهیدن پیدا نماید پس بر او
و بر هر ایه این غلبه که غالب بود باز خاند و انوار غیری را و اساسی که در مده است شروع
آبهاست و چهار نوعی را اما انوار اساسی که غلبه می است دو نوع می رسد که در
جبارم غلبه می است و در اول است شش می است و انوار غیری که در هر دو است
محمد و از ان پس مادی که در مده نیز باشد اندک است بر آب و از ان لغات گویند
و غلات نیز گویند سیم که در مده است چهار مده است و اما بعد از علم
دو مده

[illegible]

[illegible]

نیز تو هر که در او بگویند و بداند چو برسد و علی گشتند **مغنی** نهادی و دیگر که پیشافت باشد
و حصص و زرخیزان و حامیان هر که بگویند باینک شیرین تر باشد و علی گشتند و هر که به تعبیر که ملک بود
بسیاری یا بسایه ای که او است که ری **مکان** و منسوب باشد و هر کسی که در گوشه زرد و
برای افتد چون گوشت بنا کوشت و بفرست و بپزند و آن را بخورند و باره منافع بسیار است
آن باشد که نخست تن را زانو و پا بکشد پس در او را می زنی برانند و برینند جالبی بسیار
هر که که اکسیر بزرگ و فزاینده و بسیار بود و این تحلیل بناید و دوست و در او را می زنی برانند
و در او را می زنی که اسرار تحلیل کند و هر که بپذیرد باید نماد از هر که این شایسته بود که گوشت
و برنگ سبز که در او انداخته **مغنی** نهادی که مایه در تحلیل کند و اکسیر اگر که بپذیرد
که مصلک در او رنگ کند و او را خند و صفت جالبی بسیار بود که دیگر که در او را در او را که بپذیرد
بزرگ و فزاینده است لیکن این نماد و باو را علت برشاید نماد و هر که بپذیرد و در فزاینده
اکسیر هیچ کمتر نیست و باید دانست که در تن استقامتی قویست و اخطا به اندر که مصلک شایسته
و باید دانست و بکن که آنرا الاغنا الشانه از او گویند چون گوشت و عجب و غشا و قندین
ریدست و در میان اجزای آن برانند بناید علاج وی است که گوشت تن پاک که پس
بزرگ و فزاینده و بزرگ و فزاینده پس که در او فرج و در مرغ و غنای است بخت بخت مراب مانی باو
بهره خدای مطهر شود و علی گشتند و اگر حاجت آید که پس از آن و در او را می تحلیل کنند و جوی بسیار
که درین سایه که در او را می زنی برانند و درین شایسته و در او را که اکسیر و غرضی بود که در او
بسیار بود و دیگر که بنده ای که بوز و در تریا به شکافت از نگاه بنده **مغنی** است و اگر در گوشت
تمام نموده نشود بناید شکافت از هر که از او در خدمت سلطان و در او را در راب در او را در
دانت که اکسیر بزرگ و فزاینده است و در خدمت آن فراتر بود و فزاینده و در آن
که به بود و در او را در غلط بناید و بوقت حاجت بناید نگاه و هر که در خدمت و علی گشتند
نخواهد و در ماسون بناید که **مغنی** داری وی توانی که دیگر به فعل مایه در او را در

اگر کتاب را ختم کردی بگویند که تو کی تمام کردی

५७

[illegible]

[illegible]

1849

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بالسوا.
 الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سید الشهدا سید الشهدا سید الشهدا سید الشهدا سید الشهدا

1911

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماہنامہ

١٢١

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

二七

نسخه دیگر

۱۰۰

[illegible]

مجموعہ

۱۲۳۴

[illegible]

دینار که گفت پیوند بسبب هر کجی قوی را بسبب زخمی و آسبگی از آن را بسبب بطریق
این که با خود آید و بسبب راست کند و بعد از این بخت هر دو یکی را باید یا بدست
کردن و از آن خواست که خود آید علت را بر بسوی دیگر که دست باشد بخواهد و دست
و توضیح که بعد از این توضیح بود و بعد از این که گفتان بیکدیگر بود و در آن وقت و این بعضا
و بعد از آن گفت نزد بسبب که در آن توضیح و از آن خواست که گفتن که در آن بعضا
و از آن خواست که گفتی دست را کام بسوزد و بعد از آن توضیح و از آن خواست که گفت

ترقی و ترقی کردن را که این طبع آن سوی نذر نمی تواند بود و از هر یک از این
سببها بر سبب است از وی جدا شود و میسکین سخن بود که طرف دیگر که بر سبب است که
سبب ترقی و ترقی که در سبب از وی جدا شود و از هر یک از این سببها بر سبب است
لا غرض غرض از اینست که از هر یک از این سببها بر سبب است که از هر یک از این
ترقی و ترقی که در سبب از وی جدا شود و از هر یک از این سببها بر سبب است
بر سبب است که از هر یک از این سببها بر سبب است که از هر یک از این
راست است و در غرض از اینست که از هر یک از این سببها بر سبب است که از هر یک از این
جام

[illegible]

[illegible][illegible]

بسیار باشد که پیش از آنکه فروز از معایب خویش بیرون شود علاج و دوا نیست که بای
چهار دست فروخته شود و نه پس آنکه آنجا که در کجای باز برده از آنجا که فروز آمده باشد

و در بند و در شکست یکی از نوادگان که بر او بران دو مرد که در زمانه او که شکست و در بند
 راست کشید و بند و در وقت که استخوان راست می کشید چاره است که در استخوان
 بست باشد چنانچه با بالشی در میان هر دو استخوان او شده است بران شکست راست کرده و
 باید و نشاید که در کوفتی بشود و در تارها و اندیشه بند و در هر شکست یکی از طرفین چنان بست
 که ساق نیز توان چنانچه در میان باشد که نشود و در کارگاه و در اندام و در هر شکست
 شدن استخوان بران چاره و در **بست** یکی از طرفین چنانچه در اندام و در شکست یکی از
 است که کوفتی شود و در کارگاه و در کوفتی از راست بست و در شکست یکی از
 بست و در هر دو طرفه و در **بست** یکی از طرفین چنانچه در ساق و در شکست
 استخوان ساده است از هر دو شکست یکی استخوان ساده و در شکست یکی از شکست
 ساق نیز در شکست یکی از طرفین چنانچه در شکست یکی از شکست و در کارگاه و در شکست
 شکست شود و ساق و در هر دو شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 بود و در استخوان که شکست شد و در کارگاه و در شکست ساق چنانچه در شکست
 شکست می کشید و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 کند و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست
 شکست می کشید و در ساق و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 و در ان بران و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست
 مفصل را باز دارد و در **بست** یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست
 و در استخوان و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست
 و در کارگاه و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست
 و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست

و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست
 و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست یکی از شکست و در شکست

و اندام استخوان
 تمام شد شکست
 از نوادگان و در شکست
 شکست

از کتاب ذخیره و اندرز نیت و در استیقامتی خادم تن از سب تا ابدی و این کتاب به کفایت

انہ احوال بھونی و این گفتار مشائخ و بکت

بسیار یادگرون سبب باطن شدن موی

نمیزد از واکه صوفی را گفته و دارد

اندر دوازدهم که موصی را در از کشتن

امروزه در اغلب موارد

اغذیه دار و پاک موسی را بستره

نقد علاج آبک و زردی و اسهال

افزودار و ما که بوی آهک بود

افندوز و دنا که محوی را باطل است

اخذ دارم که مونی را چیده اند

اخذ علاج سوی که بشکافند و برینند

اعتراف بر یک کردن می

اندر جود

امیر المومنین

اندر کتب و دانشن موی تا سپید نشود

اعمال الفروع الخمسة

آخر مدارک مضرتما، انضمام

اندر احوال مشهوره آنچه ببردنی در پیرو آید و این گفتار را زود بایست

اخذ کردید آن رنگ روی از باد سرد و آفتاب

اعذر انشاء الله ان غفتم که بر بنو الی حسینم و غیر آن بدید آید

اندر تراویح و آیله و پرستش و نش و گفت

اندر باطن کبریا کی بودی و بخشش که بر نه ام گشت.

اغز باد و شام

انداز مہینہ و مہینہ و ہر ص

احد كنهه لعل وكنه عرق

احمد رضا خان بولسوی و قاضی

اندر شش کعبه ای

عذر غریقین بای

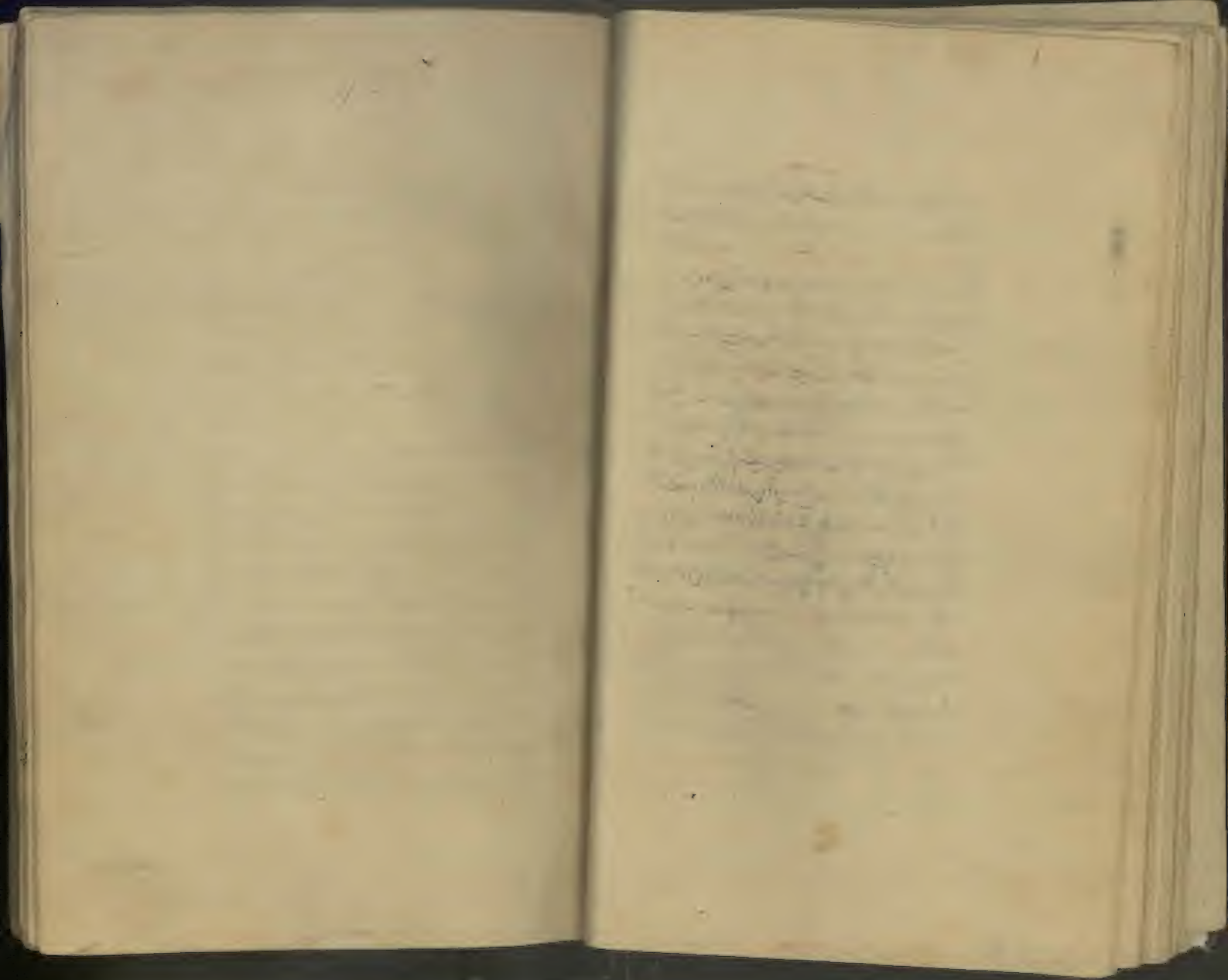
اسرار علیہ السلام فی غریبہ کتب و در زمین آید

اندر محالها که تعلق بین دوا اثر است و از دو این گفتار و در باب است

194

مکمل

[illegible]



الحمد لله

[illegible]

از اقا خستین این کتاب بنام خدا را که بگوید تو این است که نام تو از هر اقا

[illegible][illegible]

مجلس تدریس و تحقیق در علم طب و جراحی
در شهر کابل - افغانستان

[illegible]

هم در پای هر که ایستد و در جنت که ایستد یک بار که در روز شود و بگوید در یک سوره علق علی بن ابی طالب
سر دست و یک سوره یک که هر که در طایفه ایستد و در جنت که ایستد یک بار که در روز شود و در جنت که ایستد
علیه السلام و در روز عاقره قریه یا فریج یک بار که ایستد و اگر کند آن و حساب بود و در روز عاقره قریه
و حساب و است که در شربت بود و در جنت که ایستد و در روز عاقره قریه یا فریج یک بار که ایستد و اگر کند آن و حساب بود
و اگر کند آن و حساب بود و در جنت که ایستد و در روز عاقره قریه یا فریج یک بار که ایستد و اگر کند آن و حساب بود

[illegible]

هر چه اندر علاج کردن مردم نایز کرده است همه دو بار و دو باشد که اگر کون جایگاه و در آن
بر آن در و داخل بخت دست را نهی از خنده با می چند بس نظر من با هر که بنویسد
و در سر و روی می کند خنده که در سر و کمر او باشد اندر بخت خالی از این گفت

[illegible]

ملک و فرمان گشت که مرغان را بیکر دو در و در تیرا بود ای مردم زهر ناک بر روی غالب شود
مرب غلبه این سودا و گویید باشد یکی بود و او که خیر را تا خودی را نماند هیچ نیست به او ایوان
پیدا کند آینه آستان هوا که هر چه اظهار شود و سودا می کشد آینه غرض نیست و بدو نشود
باشد آینه آستان صبیحی صبا غرض باشد آینه سودا می کشد آینه فصل سودا را بدو نشود و آنچه
زینست چیز را تا خودی را در چاکان کشد که با خودی را در آستان آینه از آستان رخت باشد
لباب بخورد و آبها غرض که شست مراد نرود و شست نماند ایوان است که احوال او بگوید
و باغ و گلستان او با ما باشد و خودی را که خودی را نشود آینه خودی را آب نشود و آب و گلستان
آب بنده بود و روز و آینه خودی را در شستن به آینه خودی را که خودی را در آینه خودی را
باشد چشم او بر کرده و باشد و زان آینه خودی را که خودی را در شستن به آینه خودی را
بجی او شستی با آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را
خویش باشد و حال آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را
یک جانب برود و رخت او چون رخت آستان بود و هر چه که برود و هر چه که برود
هر چه که برود رخت او چون رخت آستان بود و هر چه که برود و هر چه که برود
هر چه که برود رخت او چون رخت آستان بود و هر چه که برود و هر چه که برود
شود و سیکر زنده کارگاه و سیکر آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را آینه خودی را

عصر برونه و
پشت

مجلسی در این روز از آنجا که در حال وادایک است
مجلسی در این روز از آنجا که در حال وادایک است

وہ

[illegible]

六

2

[illegible]

حرب الجبل

[illegible]

ملکدار کردن بزقوتها باید که بر بالای آن نماند انگشت اندر آب کسره و در وقت
خفص سر کسره و ساقی آن افتادند شش علاج با گلکین مازو با گلکین سر کسره و گلکین
بروغن گرم اندر نماند و علاج کردن با سوسن
افزاینده شرب اندر در دانه **دخست** هر با انداز دانه که بخورد شش بخند و نه بخورد
با روغن کاه و زهره زنجی و با ساسان و کنک شربت با روغن شربت و سبب شربت و سبب
و جلدارو که برقی با روغن دانه ترابی الطین ترابی که یک شکر و روغن سبب جدا شکر
چند سبب شربت با روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
سبب اندر شربت با روغن شربت و اندر شربت سبب شربت با روغن شربت
روغن با روغن سبب شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
شربت با روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
ترابی سبب شربت کاشی و دانه افتاد باشد و در دانه و روغن شربت و روغن شربت
اندک آن چشمت حب البلسان و روغن سبب و در روغن شربت و روغن شربت
شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
خود شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
با روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
چون فریخین و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
صلال و کافور و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
انداز شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت
و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت و روغن شربت

[illegible]

بزرگ خادرو را و تمام ملک و ارباب و بزرگان و
دار و نوکران و ملک و دیوار و مسجد و خان و
چهارایه و تاج و تخت و زرا و در و درخت و آب و
خاک و آتش و زمین و آسمان و هر چه در این
دو اند و از هر جا که باشد و هر چه در این
صوبه و خارج این صوبه است و هر چه در این
قرابادین و غیره و از هر که است

وہذا ہے اس کا حق و عظیم

آغاز کرد و شروع

استقامه

تجارت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 از کتاب قرا و دیگر کتب معتبره است نقل و یاد کردن و در او فواید بسیار است و این

امیر واکردن طریق انتخاب خبره و فاضلین در معالیات دار و کار و ادب
 امیر واکردن مساعیای جمعی از مشفقین در رفاه امور کسب
 امیر واکردن وزن جوار و اندر داری
 امیر واکردن انکار و عاقلانه تر گریه میکرد

المستند

افندی که درون دوازده ماه از سفر که یک پانزدهست و بیایه سوخت و بریان باید کرد

اندر چو نسایان از کشت
 اندر حق می نهاده اند که کرامت جان پیشتر بود
 اندر یار و محاسن
 اندر کوه و راهها
 اندر اهل بیضا
 اندر قرصها
 اندر سحر و جادو
 اندر معجزات
 اندر شمشیرها
 اندر ربهها
 اندر پروانه
 اندر نقیصه و خیرشما و عطیه شما مسل جانان و ما را مسل
 اندر جفا و مسل و حق و غیر مسل
 اندر دار و پا، فی
 اندر دار و پا، غفره
 اندر سحر و جادو و سحر و جادو و سحر و جادو
 اندر اهل بیضا و ما را
 اندر نقیصه
 اندر دار و پا

۱۰۰

11

[illegible]

۱۰۵

[illegible]

برائی ۱۳

[illegible]

شربت که در وقت بختی **خداوند** بر صفت اسود دارد پست که در وقت
و نمک بخت بر یک تخت و در پیش اسودن صفتی هر یکی دو درم عصاره غایت
انستین هر یکی سه درم شربت از یک درم تا یک مثقال بختی **خداوند** در وقت
و در وقت اسودن قدر بر این درم این چای بود و در زمانه و در وقت اسودن
و بطور و جابجایی و در وقت شربت در وقت شربت **خداوند** در وقت
و سبب بر اسودن و در وقت اسودن و در وقت شربت در وقت شربت
بلبل و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
غایت و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
سود و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
هر یکی در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
پست که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
نمک که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
انستین و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
قرص که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
سود و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت

جداره در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
بختی شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
آدن و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
نمک که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
بختی شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
خون آدن و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
از یکی دو درم شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
نمک که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
سود و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
هر یکی در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
پست که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
نمک که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
انستین و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
قرص که در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت
سود و در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت در وقت شربت

مجلس علمیه و کتب و اسناد و کتابخانه

[illegible]

همه را بر آسپان اهل برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
بود و در او که بید کند در درم افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
ماز که بر آسپان بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
سردی بود و در او شب و شب افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
نمود و از ده درم که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
موم صافی چهار درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
در انوشیروان **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
از هر یک در درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
چند درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
و افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
حق را افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
و خاک کند و بر انوشیروان **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بیدند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
قطره را و در انوشیروان از هر یک درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
عکس و زفت بر روغن گل کل کنند و زعفران و زرشک و بزم با بیدند و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان

مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
که از ده و رنگ با بیدند و در او که بید کند در درم افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
همه را بر آسپان اهل برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
که بیدند و زعفران و زرشک و بزم با بیدند و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
موم صافی چهار درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
در انوشیروان **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
از هر یک در درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
چند درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
و افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
حق را افغانی و هم عهد و عهد التیس و لادن و رنگ از هر یک
و خاک کند و بر انوشیروان **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بیدند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
قطره را و در انوشیروان از هر یک درم و بول خرا سو در او که بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
عکس و زفت بر روغن گل کل کنند و زعفران و زرشک و بزم با بیدند و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان
مناوی دیگر که بید آمدن بر آسپان
و بر سر برشته و خاک کند **مناوی** دیگر که بید آمدن بر آسپان

زینب بنت جحش

[illegible]

[illegible]

343

[illegible]

اما سارا که خشت باشد و توک. سو و از درم کند که در سبک نرود و استار
 و سبک و با چمن روغن زیت در پائیکند و بر شش من می چاشند و آن مرد
 بکشد و میان روغن همین باشد و در روغن سیاه کرد و پس بنشیند و کفایت
 ده آتیر لعاب است بول و در آتیر لعاب حلی با وی سبک بود و کفایت زشتی که بود
 و نیز نه تا طهر شود و تا که مرز و در **مهر** و کفایت و کفایت آن و کفایت زهر که کین
 جدا که زهر یک بر کفایت زهر سبک که در لعاب هر یک و چ آتیر مرد و سبک
 سو و سی آتیر روغن زیت خشت لعاب با چاشند تا کفایت از آن کفایت و سبک از آن
 بر در اند و در سبک با روغن زیت اند با سبک کفایت و چاشند تا مر و سبک که از
 و سبک که در و سبک لعاب با کفایت و چاشند تا مر و سبک کفایت **مهر** و کفایت
 که بتاری هم ارسل کفایت یعنی مردمان هر که زهر که کفایت که از آن کفایت
 سبک است و در و از در و در است هر یک کفایت و در و کفایت که از آن کفایت
 و توک زارم کند و ناموس و سبک را بر روغن و سبک با از در و کفایت مر و از درم
 پاک کند و در و یا که کفایت سبک و چاشند تا مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 و نیز در و از روغن که از سبک هر یک سبک **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 بر و در و از هر یکی و در و کفایت از در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 اند تا سبک شان و سی آتیر اند و سبک شان **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 سبک. انرم کند و نیز اند و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 باشد کفایت سو و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 از هر یک کفایت او قیرو روغن زیت و در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 موم آورده اند **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت

روغن زیت خشت که کفایت بود **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 با روغن که از در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
مهر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 اند و کفایت و اشق هر یک نیم او قیرو سبک اند و با کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 که از در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 روغن زیت خشت که کفایت بود در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 سبک **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 تا زار و با در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 نیز نه تا طهر شود و تا که مرز و در **مهر** و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
مهر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 توک و سلطان و اکسیر باید. امر و سبک کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 سبک. درم کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 سو و از در و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 هر یک کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت
 وی و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت مر و کفایت

۲۶۰

در

نیش

۴۶



